



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۱۹	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۸ / ۱۴
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	۵. تمکن تام از تصرف در مال					
عنوان ۵	بحث سوم: احکام اقسام تمکن					
عنوان ۶	قدرت شرعی تکلیفی و وجوب زکات					
عنوان ۷	مورد سوم: مال و دیعه					
عنوان ۸	۶. نصاب					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحث ما در ادامه شرط تمکن از تصرف در مال در وجوب زکات به بعضی از مواردی رسید که گفتیم باید در خصوص این موارد، مورد به مورد بحث کنیم و ببینیم آیا این موارد مانع از تعلق زکات می شود یا نه. درباره مال منذور بحث کردیم، درباره مال مرهون هم بحث کردیم. قبلاً هم درباره مال موقوف بحث کرده بودیم.

در مال مرهون گفتیم سه قول وجود دارد: قول اول اینکه «مال مرهون لا تجب فيه الزکاة مطلقاً» گفتیم سیدنا الأستاذ خویی هم همین رأی را برگزیده و اشکال گرفتیم یا تعرض کردیم به این فرمایش که امروز بیشتر تفصیلاً در مورد آن بحث می کنیم. عرض کردیم که دلیلی که ایشان به آن دلیل استناد می کنند برای عدم وجوب زکات در مال مرهون، عدم قدرت عرفیه یا عدم قدرت شرعی نیست، بلکه دلیل ایشان این است که «مال مرهون ملک طلق نیست»؛ چون ملک طلق نیست و ما در محل خود گفتیم زکات در ملک مالک واجب می شود و مراد از ملک مالک بودن، یعنی ملک طلق بودن.

به استدلال ایشان اشکال وارد کردیم و عرض کردیم ملک طلق بودن منافات با رهن بودن مال ندارد. مراد از ملک طلق این است که «رقبه ملک طلق باشد»، نه اینکه حق کسی تعلق نگرفته باشد از او به مال. تعلق حق دیگری به مال، منافات با ملک طلق مالک بودن آن مال ندارد؛ مال ملک طلق مالکش هست مع ذلک کسی حقی نسبت به آن مال پیدا می کند. مثل حق شفعه، مثل حق اجاره؛ حقی که استیجار یک عین به دست می آید، اینها همه حقی هستند که به عین مال تعلق می گیرد به شکلی و منافات با ملک طلق بودن مالک هم ندارد.

پس اینکه رهن موجب این می شود که مال، ملک طلق مالکش نباشد، قبول نیست. این اشکالی بود که ما به این فرمایش گرفتیم و اگر هم گفته شود که «قدرت شرعیه چون نیست، پس زکات بر آن واجب نمی شود»، در جواب گفتیم ملاک قدرت عرفیه است. آن روایاتی که می گوید «إِنْ كَانَ يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ وَجِبَتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ» که وجوب زکات را مشروط به قدرت می کند، این قدرت در این روایت منصرف به قدرت عرفیه است. در عرف می گویند بله می تواند.

لذا گفتیم اگر کسی مالش نزد یک انسان قهار جبار ظالم غاصبی باشد ولی می تواند از یک طریق خیلی متعارفی، مثلاً دوستی دارد در دربارش و می تواند به او بگوید مال ما را پس بده، نه مؤونه مادی دارد و نه مؤونه معنوی. خوب در این مورد «يقدر على أخذه» صدق می کند. می تواند برود به آن دوستش بگوید که به اربابش بگوید که مالش را پس بدهد و با این واسطه مالش را پس می دهد. خلاصه ملاک قدرت عرفی است و نه شرعی.

اما نظر و رأی دوم که این بار وجوب زکات اطلاق بود، که گفتیم مرحوم شیخ در «مبسوط» همین نظر را دارد که «مال مرهون تجب الزكاة فيه» و اگر نمی تواند زکات را از خود مال مرهون بدهد، برود از مال دیگرش بدهد. حتی اگر از مال دیگرش هم نتوانست و نداشت، از همان مال مرهون زکات را باید استخراج کرد و به صاحب زکات و به مستحقین زکات بدهند. مال مرهون رهن هم که باشد، زکات به آن تعلق می گیرد و باید زکاتش را داد.

این نظر شیخ در مبسوط هم گفتیم صائب نیست؛ چون به هر حال این مال مرهون اگر قدرت بر فک آن نیست، که مصداق عدم قدرت عرفیه است و همین علت عدم وجوب زکات است، نه به دلیل اینکه مال صرفاً متعلق رهن و متعلق حق مرتهن است، بلکه به دلیل اینکه قدرت بر فک رهنش نیست، نه قدرت بر فک رهن است و نه قدرت بر پس گیری این رهن. قدرت عرفیه در اینجا منتفی است.

بحث قدرت شرعی هم نیست؛ نه بخاطر اینکه مثلاً چون «لا يجوز له التصرف في مال المرهون» پس زکات به آن تعلق نمی گیرد، نه به این دلیل. بلکه به این دلیل که این شخص نمی تواند فک رهن کند. نمی تواند مال مرهونش را از مرتهن پس بگیرد، چون چنین است، قدرت عرفیه ندارد، «فلا تجب فيه الزكاة». این حرف ماست و لذا فرمایش مرحوم شیخ در مبسوط را نمی پذیریم، یعنی مخالف است ظاهراً با روایاتی که می فرماید: «إِنْ كَانَ يَدْعُهُ مُتَعَمِّدًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ»^۱ هر چند مال مرهون است، اما به سادگی و بدون مؤونه معتد به عرفی می تواند فک رهن کند. «تجب فيه الزكاة» به این دلیل است.

«فإن لم يقدر على أخذه»، اگر قدرت بر فک رهن ندارد، در اینجا یصدق علیه اینکه «لا يقدر على أخذه» و لذا حق قول ثالث است؛ یعنی تفصیل که همان قولی است که مرحوم صاحب عروه هم همین قول را انتخاب کرده، منتها علی الاحوط گفته که ما می گوییم «لا وجه لهذا الاحتياط». یعنی چه که «علی الاحوط»؟!

مقتضای دلیل این است که اگر بتواند فک رهن کند، اینجا باید زکات مال را بدهد و لو مال مرهون باشد؛ چرا که «لصدق القدرة العرفية على التصرف في المال». بخصوص آن روایت که می فرماید: «فإن كان يقدر على أخذه وهو يدعه» اگر می تواند فک رهن کند، خودش فک رهن نمی کند و می گوید مال دست مرتهن یا شخص متصرف باقی بماند؛ می تواند بگیرد و نمی کند. این مصداق آن روایتی است که می فرماید: «إِنْ كَانَ يَدْعُهُ مُتَعَمِّدًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ».

اگر نه، واقعاً قادر بر فک رهن نیست، نه پولی دارد که بدهد به مرتهن و دینش را ادا کند تا فک رهن بشود، نه می تواند با مرتهن وارد مثلاً مذاکره بشود که «دست از رهن بردار، من دینت را می دهم» ولو رهن نداشته باشد تا او دست از رهنش بردارد. خلاصه، قدرت بر فک رهن ندارد یا به دلیل اینکه مال ندارد و باید مالی را پرداخت کند تا فک رهن شود، یا به دلیل اینکه شاید مرتهن قبول هم نکند بدون اینکه مالش را پس بگیرد، دست از رهن بردارد، اما لازمه اش این است که از آبروی خودش هزینه کند. شخص محترم و با جایگاهی است، مؤونه دارد که التماس کند از مرتهن که «بیا و دست از رهن بردار، ما حق شما را می دهیم». مؤونه آبرویی دارد، لذا گفتیم این قدرتی که اینجا گفته می شود، حتی اگر مؤونه، مؤونه معنوی داشته باشد، منتها مؤونه معتد بها است.

اما یک وقتی هست که درخواست کردن برایش خیلی منافات با آبرویش ندارد که برود پیش مرتهن و دست از رهن بردارد. مثلاً مرتهن برادر یا خواهرش است و درخواست می کند که «مال ما را بده تا زکات رهنمان را بدهیم». بدون مؤونه معنوی، بدون مؤونه مالی. اینجا «یقدر علی أخذه و تجب فيه الزكاة»؛ حتی اگر آن را أخذ هم نکرد، مع ذلک باید زکاتش را بدهد. اگر أخذ و باز پس گیری مال از دست مرتهن، مؤونه مالی یا مؤونه معنوی داشت، اینجا صدق می کند عرفاً که «لا یقدر علی أخذه فتجب فيه الزكاة».

این از ملاکی است که ما معتقدیم بر اساس روایات و بر اساس این ملاک باید حکم به وجوب زکات یا عدم وجوب زکات در مال مرهون کرد. بنابراین، این عبارت مرحوم سید که فرمود: «إذا تمکن من تخلص المغصوب أو المسروق أو المجهود بالاستعانة بالغير أو البينة أو نحو ذلك. بسهولة، فالأحوط إخراج زكاته» تا آنجا که می فرماید: «وكنّا في المرهون إن أمكنه فكه بسهولة»^۱، ایشان اول کلامشان که می فرماید: «فالأحوط إخراج زكاتها» می گوئیم این احوط جایی ندارد، حکم روشن است و دلیل اقتضا می کند وجوب زکاتها «إن كان قادراً علی فكه» و عدم وجوب زکاتها «إن لم یکن قادراً علی ذلک».

تعبیر به «سهولة» هم گفتیم همین تعبیری که ما داریم، أدق و اولی است از تعبیر به «سهولة». گفتیم به جای آن بهتر است گفته شود: «إن كان یقدر أخذه بدون مؤونه معتد بها عرفاً مالیه أو معنویه». عنوان «سهولة» مفهوم مبهمی دارد و معنای کشداری دارد. بما ذکرنا تبیین که در موارد دیگر مثل مال مجهود، مال مسروق و مال مغصوب باز هم همین حرف را می زنیم؛ یعنی همین تفصیل را قائل هستیم که «إن كان قادراً علی أخذه و هو یدعه تجب فيه الزكاة». قدرت دارد یعنی اینکه بدون مؤونه معتد به عرفی یا عقلایی؛ بدون مؤونه مالی و بدون مؤونه معنوی می تواند مالش را پس بگیرد.

در چنین جایی، این شخص قادر علی أخذه است، ولو دست غاصب باشد یا دست دزد باشد. دزد را می شناسد و می تواند مالش را پس بگیرد اما مالش را پس نمی گیرد، فتجب فيه الزكاة. یا در مورد مجهود؛ یعنی کسی مالش را گرفته و اصلاً می گوید: «این مال، مال من است و مال تو نیست». خب، این مال مجهود همین قاعده بر آن بار می شود. درست است که مالش مجهود است، اما این شخص می تواند طرف را قانع کند. به یک طریقه خیلی آسانی، بدون مؤونه مالی و بدون مؤونه معنوی می تواند مالش را پس بگیرد، اما خودش این کار را نمی کند، اینجا زکات واجب است.

مورد سوم: مال ودیعه

این نسبت به این موارد، اما آن موردی که ماند و باید بحث شود، مورد ودیعه است. اگر کسی مالی دارد، مثلاً سکه زیادی داشته و این را ودیعه دست کسی سپرده و امانت داده است. این مورد هم همین قاعده جاری می شود. درسته که امانت سپرده، اما این شخص امین با اینکه امین بوده، مثلاً رفته این مال را جایی پنهان کرده که خودش هم دسترسی به آن مال ندارد. صاحب مال هم دسترسی ندارد. شخص مذکور امین است و نمی خواهد خیانت در امانت کند، اما فعلاً مال چون در جایی سپرده شده و مخصوصاً اگر آنجا را یادش رفته باشد، مثل مال مدفون، یا مثلاً اگر در یکی از این بانک های خارجی نگه داشته باشد، اگر بخواهد برود مال را پس بگیرد، خیلی مؤونه دارد.

مال، مال ودیعه است. در اینجا هم همان قاعده و همان قانون بر آن جاری می شود. اگر بازپس گیری این مال از امین از ودیعه بدون مؤونه معتد به عرفی - مالی یا معنوی - ممکن باشد، «تجب فيه الزکاة». اگر نه، بدون مؤونه ممکن نیست، «لا تجب فيه الزکاة» تا وقتی که قدرت بر دسترسی به آن مال حاصل می شود. پس در ودیعه هم حکم همین است.

بررسی روایت درباره ودیعه

منتها اینجا یک روایتی است درباره ودیعه که باید درباره این روایت بحث شود. روایت این است: مرحوم کلینی یاسناده عن علی بن ابی حمزه عن ابی عبد الله علیه السلام که به احتمال قوی این علی بن ابی حمزه، علی بن ابی حمزه ثمالی باشد. علی بن ابی حمزه که از امام صادق علیه السلام نقل می کند، چون علی بن ابی حمزه بطائنی غالباً به واسطه ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل روایت می کند. علی بن ابی حمزه ای که بدون واسطه از امام صادق علیه السلام نقل می کند، این علی بن ابی حمزه ثمالی است که می شود ادعای انصراف کرد، اما خب چنین ادعایی بدون تکلف هم نیست.

اگر کسی برایش اطمینانی حاصل شد که علی بن ابی حمزه راوی مباشر از امام صادق علیه السلام است، این روایت به لحاظ سندی صحیح می شود. دیگر آن اشکالی که علی بن ابی حمزه مشترک است بین ثقه و غیر ثقه، مشترک است بین بطائنی و علی بن ابی حمزه ثمالی ثقه، دیگر آن اشکال پیش نمی آید. ما که گفتیم اصلاً اشکال از ریشه منتفی است؛ حتی اگر مشترک هم باشد، خلل در صحت روایت ایجاد نمی شود.

ما علی بن ابی حمزه بطائنی را هم در روایت ثقه می دانیم، گرچه از نظر اعتقادی ملعون است و کذاب است و ضعیف است به لحاظ سوء عقیده اش، به لحاظ انحراف اعتقادی که به او دست داده است، اما به لحاظ روایت ما او را ثقه می دانیم.

چون اولاً توثیقات متعدد دارد، صاحب کتاب بوده است و روایتش را از کتاب نقل می کند. اگر کسی کتابش را بررسی کند، معمولاً روات از کتابش رواتی هستند که قبل از انحرافش از کتابش نقل کرده اند. اینطور نیست که این کتاب را بعد از انحرافش نوشته باشد و روات، راوی کتاب را از او بعد از انحرافش نقل کنند. خیر، قرائن زیادی داریم که بعضی از این رواتی که این کتاب را از علی بن ابی حمزه نقل می کنند، اصلاً در زمان امام رضا علیه السلام نبودند و در زمان امام کاظم علیه السلام از دنیا رفته بودند.

بله، در زمان امام رضا علیه السلام نبودند که مسئله وقف برای علی بن ابی حمزه پیش بیاید. کسانی هستند که در زمان امام کاظم علیه السلام از دنیا رفتند. وقتی در زمان امام کاظم علیه السلام از دنیا رفته اند، یعنی در زمان سلامت علی بن ابی حمزه از دنیا رفته اند

و اینها این کتاب را از او روایت می کنند. پس شبهه ای در وثاقت علی بن ابی حمزه بما هو راوی کتاب وجود ندارد. لذا این سند از نظر ما صحیح است.

اما اصل روایت:

محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن علي بن أبي حمزة عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«إِنْ كَانَ عِنْدَكَ وَدِيعَةٌ فَحَرَّكْتُهَا^۱ فَعَلَيْكَ الزَّكَاةُ فَإِنْ لَمْ تُحَرِّكْهَا فَلَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ^۲».

چگونه می شود این روایت را فهمید؟ اگر ودیعه ای نزد توست و «تحرکها» یعنی با آن کار می کنی، جامد نیست، با این مال تجارت می کنی و از این مال بهره برداری می کنی، می فرماید اگر با این مال تجارت می کنی، زکات واجب است و الا اگر با آن کار نمی کنی، «فلیس علیک شیء».

این جمله به چه معناست؟ کسی که مال دیگری نزد اوست، گفتیم که شرط وجوب زکات ملک است و حال که این ملک او نیست. ما می گوییم به قرینه خارجی باید مراد از این «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ وَدِيعَةٌ فَحَرَّكْتُهَا» آن ودیعه ای باشد که صاحب مال به آن ودیعه و به آن مستودع عنده، اجازه تصرف مال را داده است. می گوید: «این ۲۰ سکه، ۵۰ سکه نزد تو امانت باشد و اگر خواستی با اینها کار کنی، تجارت کنی، پول در بیاوری، می توانی و اجازه داری». بعد مال را برگردان، سودت مال خودت باشد و اصل مال را به من برگردان. باید یک چنین موردی مراد باشد و لذا به نظر ما اگر «تحرکها» بخوانیم، بهتر معنا منطبق با این حرف ما می شود.

«إِنْ كَانَ عِنْدَكَ وَدِيعَةٌ فَحَرَّكْتُهَا» یعنی اصلاً کسی که این مال را به تو ودیعه سپرده، ودیعه ای است که «تحرکها» باشد به تو سپرده است. یعنی به تو اجازه تحریک این ودیعه را داده است. اجازه تصرف و کار تجارتي با آن را به تو داده است. بنابراین خوب، بله اگر این مال ودیعه ای که به دست من سپرده شده، اجازه تصرف دارم، اجازه تجارت با این مال را دارم، سودش هم برای من است، اگر این ربحش شرایط زکات در آن حاصل شد، یعنی نصاب پیدا کرد و حول هم بر آن گذشت، می فرماید: «إِنْ كَانَ تَحَرَّكُهَا فَعَلَيْكَ الزَّكَاةُ».

اگر نه، با این ودیعه هیچ کاری نمی کنی، زکاتی بر تو واجب نیست؛ چون مال تو نیست. مال، مال مالکش است. حالا اینکه بر مالکش واجب می شود یا نه، گفتیم اگر مالک می تواند مالش را پس بگیرد و اگر نصاب دارد، باید زکاتش را مالک بدهد نه این شخص ودعی و کسی که این مال نزد او به امانت است. این هم از این روایت.

تاکنون درباره شرط پنجم از شرایط وجوب زکات بحث می کردیم. شرط پنجم، شرط تمکن از تصرف در مال بود.

شرط ششم: نصاب

شرط ششم، نصاب است. نصاب را اگر بخواهیم بحث کنیم، چون انصبه متفاوتند و هر جنسی از اجناس زکویه یک نوعی از نصاب دارد، لذا همانطور که مرحوم صاحب عروه ترجیح داده اند، ما هم همین ترجیح را می دهیم که این بحث را

۱. نسخه دیگر «تحرکها» است.

۲. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، أبواب من تجب علیه الزکاة، ب ۸، ح ۱.

در ذیل بحث اجناس زکویه قرار دهیم. به این معنا که هر جنسی را که بحث می‌کنیم، همراه با بحث درباره وجوب زکات در مورد آن جنس، درباره نصاب آن جنس هم بحث کنیم.

اگر درباره غلات بحث می‌کنیم، نصابش را هم بیان کنیم. نقدین بحث کنیم، نصابش را هم بحث کنیم. مواشی را بحث می‌کنیم، نصاب غنم، بقره و ابل را هم بحث کنیم. لذا تفصیل شرط سادس می‌ماند تحت بحث اجناس زکویه إن شاء الله.

البته قبل از بحث اجناس زکویه، مرحوم صاحب عروه فروعی را اینجا بحث می‌کند که فروع مهمی هستند و در ذیل همین شرط پنجم یا شروط وجوب زکات می‌آیند که آنها را نیز بحث خواهیم کرد.

بحث را در جلسه آتی ادامه می‌دهیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين